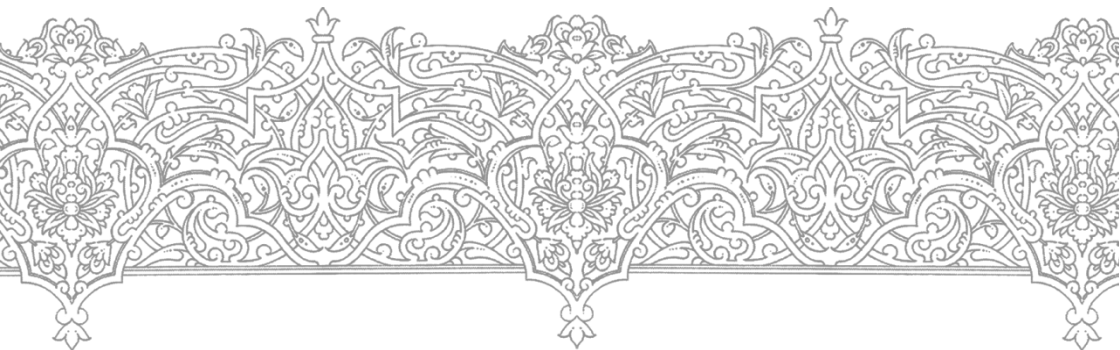




عدالت در عداوت

استاد محمد اسفندیاری



کسی نیست که عدالت را بد شمارد و ظلم را خوب پس کلی گویی درباره خوبی و اهمیت عدالت چندان گره گشا نیست. به جای این کار باید به کالبد شکافی عدالت پرداخت و نشان داد که، مثلا، در هر مقام، اقتضای عدالت چیست و آفات آن چه. عدالت، «ادب مقام» است و کسی که نداند اقتضای عدالت در هر مقام چیست، نمی تواند عدالت بورزد، گو اینکه بخواهد.

یکی از جاهایی که عدالت قربانی می شود، هنگام عداوت و مخالفت است. حال آنکه به عدالت، بیشتر از هرجا، در این مقام نیاز است و فقدانش در اینجا، بسیار زیانبار. پیش از توضیح موضوع، که سوگمندانه مکتوم مانده، مقدمه ای بایسته است.

انسان در سه هنگام، شخصیتش بهتر شناخته می شود. این سه هنگام را «جایگاه شناسایی» می توان خواند:

۱. هنگام قدرت؛ یعنی هنگامی که از دولت ونعمت برخوردار است و مانعی برای خواسته هایش نیست و می تواند دست خویش را دراز کند. عده ای در این هنگام به حقوق دیگران دست درازی می کنند و سرکشی می نمایند و بی محابا می تازند و هرچه بتوانند، می کنند. در هنگام قدرت معلوم می شود که چه کسی دیکتاتور است و چه کسی نه.

۲. هنگام عسرت؛ یعنی هنگامی که انسان در ضعف و شدت به سر می برد و پشت و پناهی ندارد. بعضی در این هنگام به پستی و تملق تن می دهند و جبهه سایی می کنند و نمی توانند پایداری نمایند. در هنگام ضعف و عسرت آشکار می گردد که چه کسی ضعیف النفس است و چه کسی نه.

۳. هنگام عداوت؛ یعنی هنگامی که کسی با کسی یا گروهی دشمن و مخالف است. عده ای در این هنگام حقوق طرف مقابل خود را نادیده می گیرند و اندازه نگه نمی دارند و از مرزهای انسانی تجاوز می کنند و در دشمنی مبالغه می نمایند. در هنگام مخالفت و عداوت روشن می شود که چه کسی عادل است و چه کسی جائز.

باری، انسان فقط در جایگاه شناسایی، یعنی در آزمونها و هنگامه ها و هنگامهای خاص شناخته می شود. در حالت طبیعی، رفتار انسان نیز طبیعی است و معلوم نمی شود که خصال واقعی او چیست. تا هنگامی که انسان در جایگاه شناسایی قرار نگرفته، ناشناخته است، و تا هنگامی که شخصیتش به این محک نخورده، دانسته نیست که او را چه بهایی است. از امیرالمومنین «ع» روایت کرده اند:

الغنی والفقیر یکشفان جواهر الرجال وأوصافها.^۱ یعنی توانگری و تهیدستی گوهر انسانها و ویژگی هایشان را آشکار می سازد.

همچنین از آن حضرت روایت شده است:

فی تقلّب الاحوال علم جواهر الرجال.^۲ یعنی در دگرگونی روزگار گوهر انسانها پدیدار می شود.

باز هم از آن حضرت روایت کرده اند:

الولايات مضامير الرجال.^۳ یعنی حکومتها میدان مسابقه مردان است [تا گوهرشان آشکار شود]

حتی برخی برآند که «ظلم در نهاد همگان وجود دارد. قدرت آن را آشکار می کند و ضعف آن را پنهان»^۴ و به گفته متنبی:

والظلم من شيم النفوس فان تجد

ذاعفة فلعلة لا يظلم^۵

عادت آدمی است ظلم و ستم

و گرش عفتی است ناچار است

به اصل سخن برگردیم که درباره عدالت در عداوت بود. یکی از قربانگاههای عدالت، هنگام عداوت و مخالفت است. از سوی دیگر می دانیم که جنس بشر از دوستی و دشمنی ناگزیر است. همه مردم ضمن آنکه به کسانی و چیزهایی عشق می ورزند، با کسانی و چیزهایی نیز مخالفند. هرگز نمی توان مخالفت

۱ غررالحکم، ص ۶۱ همچنین از آن حضرت روایت شده است: القدرة تظهر محمود الخصال و مذمومها. یعنی قدرت، ویژگیهای پسندیده و نکوهیده را آشکار می سازد. همان، ص ۶۱

۲ نهج البلاغه، بخش حکمت، حدیث ۲۱۷

۳ همان، بخش حکمت، حدیث ۴۴۱. ابن ابی الحدید نیز در حکمتهای منسوب به امیرالمومنین این حدیث را نقل کرده است: شیم الرجال تعرف بالولایة. یعنی شخصیت انسانها در هنگام حکومت شناخته می شود. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم (قم، مکتبه آیه الله المرعشی، ۱۴۰۴)، ج ۲۰، ص ۲۹۷

۴ «الظلم من کومان النفوس القوه تديبه و الضعف يخفيه» در دو کتاب ذیل، این سخن به امیرالمومنین «ع» نسبت داده شده، اما نویسنده تا کنون آن را در مآخذی ندیده است. ر.ک: سید عبدالزهر حسینی خطیب، مصادر نهج البلاغه و اسانیده (چاپ سوم: بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵)، ج ۱، ص ۴۷؛ همو، مائه شاهد و شاهد من معانی کلام الامام علی علیه السلام فی شعر ابی الطیب المتنبی (چاپ اول: تهران، موسسه نهج البلاغه، ۱۴۰۴)، ص ۷ - ۸ و ۸۳ - ۸۴. مولف این حدیث را از محمد حسین آل کاشف الغطاء شنیده و مآخذ آن را نشان نداده است. ناگفته نماند حدیثی قریب المضمون با سخن مزبور، از امیرالمومنین روایت شده است: الشر کامن فی طبیعه کل احد فان غلبه صاحبه بطن و ان لم یغلبه ظهر. یعنی شر در طبیعت همگان وجود دارد. اگر صاحبش بر آن چیره شود، پنهان می ماند ورنه آشکار می گردد. همچنین از آن حضرت روایت شده است: من نال استطال. یعنی هر که به چیزی برسد، گردنکشی کند. نیز از آن حضرت است: من ملک استاتر. یعنی هر که به چیزی برسد، خودرایی می شود. غررالحکم ص ۱۲۷ و ۵۷۵

۵ دیوان المتنبی، تصحیح علی عسلی (چاپ اول: بیروت، موسسه الاعلمی، ۱۴۱۷)، ص ۴۴۳. گفتنی است ابوحيان توحیدی پرسشهایی از ابوعلی مسکویه کرده و او بدانها پاسخ داده که در تاریخ تفکر اسلامی مهم است. پرسش ۲۹ از این پرسشها درباره شعر متنبی است و پاسخ آن در ۴ صفحه. ر.ک: ابوعلی مسکویه، الهوامل والشوامل، تصحیح سیدکسروی (چاپ اول: بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲)، ص ۱۱۴ - ۱۱۸

را از قلبها زدود.^۶ ولی کاری که می توان کرد، رعایت عدالت در مخالفت است و لازمه این کار، عنایت بدین اصل است. اما دریغا که این اصل، مکتوم مانده است و حتی تعبیر عدالت در عداوت، مصطلح نیست. خلاصه نظر نویسنده که معمولاً در هنگام عداوت و مخالفت، عدالت قربانی می شود (اولاً). در این هنگام بیش از هر جای دیگر به عدالت نیاز است (ثانیا). دشوارترین مقام عدالت، در هنگامه عداوت است (ثالثاً). عدالت راستین آن است که در مقام مخالفت و عداوت باشد (رابعاً).

گروهی فقط در وضع عادی، یعنی هنگامی که در موضوعی ذی نفع نیستند و شخص ثالث به شمار می آید و فارغ از دوستی و دشمنی، می توانند عدالت را رعایت کنند. اما اگر در مقام مخالفت با کسی یا چیزی قرار گیرند، عدالت را پامال می کنند، خواه از سر غفلت و خواه از سر عمد. این جماعت چون می پندارند که مخالفت حد و مرزی ندارد، از خطهای قرمز می گذرند. بیش از جرم، مجازات می کنند و حتی برای مخالفانشان جرم می تراشند. می پندارند «ستم بر ستم پیشه عدل است و داد» و «کلوخ انداز را پاداش سنگ است» خوبیهای مخالفان شان را نادیده می گیرند و بدی هایشان را بزرگنمایی می کنند و افزون بر این، بدی هایی نیز به ایشان نسبت می دهند. فراموش نکنیم که در دوران استالین، در واژه نامه های روسی، در برابر کلمه «ترحم» فقط یک عبارت توضیحی ارائه شده بود: «برای دشمنان خلق ترحمی در کار نیست»^۷ و البته منظور از «دشمنان خلق»، همان خلق کشورشان بودند، اما ناراضیان از استالینسیم.

آنچه گفتیم در باب مخالفت با کسی بود. همین وضع درباره مخالفت با اندیشه یا آیینی نیز صادق است. بعضی چون با فکری مخالف باشند، در داوری از عدالت خارج می شوند. قوتهايش را نمی بینند و ضعف هایش را مضاعف می کنند. نسبتهایی به فکر مخالفشان می دهند که هیچ اساسی ندارد. می کوشند فکر مخالف را یاوه و میان تهی و کج و معوج بنمایند. در تقریر عقاید مخالف خود، قصور و تقصیر می ورزند و آن را چنان می نمایانند که معرفی آن عین رد آن باشد و نیازی به ردیه نداشته باشد.^۸

شگفت اینکه شماری از کسانی که عدالت در هنگام عداوت پاس نمی دارند، عادل هم هستند؛ یعنی نه عالمانه و عامدانه، بلکه جاهلانه و ساهیهانه بد می کنند. زیرا به این اصل عنایت ندارند و نمی دانند که در

۶ به گفته مولوی: این جهان جنگ است کل چون بنگری / ذره با ذره، چون دین با کافری. مثنوی معنوی، ج ۲، ص ۹۰۸. دوران ت گوید: «جنگ یکی از عناصر پایدار تاریخ است و تمدن و دموکراسی از آن چیزی نکاسته اند. از ۳۴۲۱ سال اخیر، که تاریخ مدون دارد، فقط ۲۶۸ سال بدون جنگ گذشته است.» ویل و آریل دورانت، درآمدی بر تاریخ تمدن (درسهای تاریخ)، ترجمه احمد بطحایی (چاپ پنجم: تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸)، ص ۲۴۹

۷ لشک کولاکوفسکی، درسگفتارهایی کوچک در بابت مقولاتی بزرگ، ترجمه روشن وزیری (چاپ اول: تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۸)، ص ۲۱۹

۸ برای تحقیق بیشتر رجوع شود به مقاله «تقریر نادرست» و «اخلاق مخالفت» در کتاب حقیقت و مدارا از این نویسنده.

هنگام عداوت نیز باید عدالت ورزید. بنابراین گاه نفس دانستن این موضوع، سائق بدان است و اگر عده ای این اصل به تفصیل بدانند، به عدالت برانگیخته می شوند.

گفتنی است در زبان عربی از آن به دشمن «عدو» می گویند که تعدی می کند. از امام علی «ع» روایت کرده اند: انما سمیَ عدواً لانه یعدو علیک.^۹ بنابراین هر که در مقام عداوت و مخالفت است، باید به آفت آن توجه داشته باشد.

بعضی می پندارند ظلم به ظالمان ظلم نیست و ظلم در جایی مصداق می یابد که طرف مقابل، ظالم نباشد. اما در قرآن از این ظلم نیز نهی شده و به عدالت در عداوت، حتی در مقابل ستمکارترین افراد، توصیه گردیده است:

وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ^{۱۰} یعنی دشمنی شما با گروهی بر آنتان ندارد که عدالت نورزید. عدالت بورزید که به تقوا نزدیکتر است.

همین مضمون با ذکر یکی از علت‌های نزاع و عداوت، در آیه ای دیگر آمده است:

وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا^{۱۱} یعنی دشمنی با گروهی که شما را از مسجدالحرام باز می دارند، بر آنتان ندارد که تجاوز کنید.

چنانکه می دانیم مسجدالحرام مقدس ترین مسجد مسلمانان است و کعبه در آن جای دارد و تنها مسجدی است که با صفت «الحرام» (محترم) از آن یاد شده است. اضافه کنیم که به نص قرآن، ستمکارترین فرد کسی است که نگذارد نام خداوند در مساجد آورده شود.^{۱۲} بنابراین چه دشمنی و ظلمی از این ظالمانه تر که مانع ورود مسلمانان به مسجدالحرام شوند؟ حال بنگرید که خداوند می فرماید با همانها که مانع ورود شما به مسجدالحرام می شوند، به عدالت رفتار کنید. یعنی در نهایت عداوت نیز عدالت را پاس بدارید. زیرا دشمن به سبب بی عدالتی دشمن شده است و اگر طرف مقابل هم بی عدالتی کند، مانند او می شود. دو آیه مزبور به صراحت درباره عدالت در عداوت بود. از آیات دیگر قرآن نیز این موضوع استفاده می شود. از جمله إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ^{۱۳} و امیرالمومنین در تفسیر آن فرموده است: العدل الانصاف

۹ غررالحکم، ص ۲۷۳. در لسان العرب آمده است: «فلان عدو فلان معناه فلان یعدو علی فلان بالمکروه ویظلمه» ابن منظور، لسان العرب، تصحیح امین محمد عبدالوهاب و محمدصادق عبیدی (چاپ اول: بیروت، دارحیاء التراث العربی و موسسه التاریخ العربی، ۱۴۱۶) ج ۹، ص ۹۲
 ۱۰ سوره مائده، آیه ۸
 ۱۱ سوره مائده، آیه ۲
 ۱۲ ر.ک: سوره بقره، آیه ۱۱۴
 ۱۳ سوره نحل، آیه ۹۰

و الاحسان التفضل^{۱۴} کلمه انصاف مشتق از نصف، به نیمی از چیزی اطلاق می شود. در آیه مزبور خواسته شده که در رفتار با همگان، انصاف و تفضل مبنا باشد. یعنی آن نیمه حق دیگران را بدهید و آن نیمه حق خودتان را بگیریید. اما فراتر از عدل (انصاف)، احسان (تفضل) است؛ یعنی از حصیه و حق خودتان بگذرید و به سهم دیگری بیفزایید.

همچنین در قرآن آمده است که هود مردم عصرش را سرزنش می کرد که: **وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ**^{۱۵} یعنی چون انتقام می گیرید، مانند جباران انتقام می گیرید. روش قوم عاد چنین بود که در هنگام درگیری، اندازه نگه نمی داشتند و بی درنگ دست به شمشیر و تازیانه می بردند. بدین ترتیب، پیامبر این قوم، آنان را از این عمل بازمی دارد و به عدالت در عداوت فرامی خواند.

گذشته از آیات مزبور، در آیاتی دیگر به رعایت «حدودالله» و پرهیز از تعدی دعوت شده است. از این آیات هم، که سپس می آید، اصل عدالت در عداوت استنباط می شود.

چنانکه گفتیم معمولاً در نزاع به مرزها و حدود تجاوز می کنند و طرفین اندازه نگه نمی دارند. بدین سبب در شماری از آیات قرآن، پس از سخن درباره قصاص و جنگ و طلاق، به رعایت حدود خداوند و پرهیز از تعدی توصیه شده است. مثلاً پس از ذکر قصاص و احکام آن، آمده است: **فَمَنْ اغْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ**^{۱۶}. یعنی پس از این، هر که تعدی کند، عذابی دردناک برای اوست. پس از دستور جنگ نیز آمده است: **وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ**^{۱۷} یعنی تعدی نکنید که خداوند تعدی کنندگان را دوست ندارد. همچنین پس از ذکر طلاق و احکام آن، گفته شده است: **تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ**^{۱۸} یعنی اینها حدود خداوند است. از آنها تعدی نکنید که تعدی کنندگان، ستمگرند.

افزون بر قرآن احادیثی از پیشوایان ما درباره عدالت در عداوت وجودک دارد. از جمله امیرالمومنین «ع» فرموده است: **اعدل فی العدو و الصدیق**^{۱۹} و نیز: **علیک بالعدل فی الصدیق و العدو**^{۲۰} یعنی با دشمن و دوست عدالت بورز. همچنین فرموده است: **المومن ینصف من لاینصفه**^{۲۱} یعنی مومن انصاف می ورزد با

۱۴ نهج البلاغه، بخش حکمت، حدیث ۲۳۱

۱۵ سوره شعرا، آیه ۱۳۰

۱۶ سوره بقره، آیه ۱۷۸

۱۷ سوره بقره، آیه ۱۹۰

۱۸ سوره بقره، آیه ۲۲۹. نیز بنگرید به سوره طلاق، آیه ۱

۱۹ غررالحکم، ص ۱۴۱

۲۰ همان، ص ۴۴۵

۲۱ همان، ص ۷۵

کسی که به او انصاف نمی ورزد. و نیز: العدل انک اذا ظلمت انصفت^{۲۲}. یعنی عدالت آن است که اگر به تو ستم کردند، تو انصاف پیشه کنی. از امام باقر «ع» نیز روایت شده است: ان ظلمت فلاتظلم^{۲۳}. یعنی اگر به تو ظلم کردند، تو ستم مکن. همچنین امام صادق «ع» در وصف مومن فرموده است: لایظلم الاعداء^{۲۴}. یعنی مومن به دشمنانش ستم نمی کند.

در روایاتی دیگر به عدالت در هنگام غضب توصیه کرده اند. از آنجا که غضب نشانه عداوت و مخالفت است، از این احادیث نیز اصل عدالت در عداوت به دست می آید. یکی از این احادیث را، با اندکی اختلاف در لفظ، از چند امام، و نیز از رسول خدا «ص» روایت کرده اند:

ثلاث خصال من کن فیه استکمل خصال الایمان: اذا رضی لم یدخله رضاه فی باطل و اذا غضب لم یخرجه الغضب من الحق و اذا قدر لم یتعاط ما لیس له^{۲۵}. یعنی سه ویژگی در هر کس باشد ایمانش کامل است: چون از کسی یا چیزی راضی باشد، رضایتش او را به باطل نکشاند. چون خشم کند، خشمش او را از مسیر حق بیرون نکند. چون قدرت یابد، به آنچه از او نیست، دست دراز نکند.

در این حدیث به سه بزنگاه و نقطه حساس اشاره شده است: ۱. هنگام دوستی که انسان عیب دوستش را نمی بیند یا کوچک می شمارد و گاه حاضر می شود با محبوبش تا جهنم برود. ۲. هنگام دشمنی که انسان سراپا آتش است و آماده تجاوز و تعدی و خوبی هایش را نمی بیند و گاه مایل نیست با دشمنش به بهشت برود. ۳. هنگام قدرت که انسان دست خودش را در هر کاری باز می بیند و فعال ما یشاء است و به حق خویش خرسند نمی شود و هل من مزید می گوید.

سیره پیشوایان دین نیز چنین بود که همواره عدالت را پاس می داشتند و به حقوق طرف مقابل شان دست اندازی نمی کردند، امیرالمومنین در خطابه ای خطاب به خوارج، که خشک و تر را با هم می سوزاندند، سیره رسول خدا «ص» را یادآور شد که ضمن مجازات مجرمان، حقوق شان را سلب نمی کرد و سهم شان را از غنائم می پرداخت و نامشان را از طومار مسلمانان نمی زدود.^{۲۶}

۲۲ همان، ص ۱۲۴

۲۳ تحف العقول، ص ۲۸۴

۲۴ الاصول من الکافی، ج ۲، ص ۳۹ و ۱۸۱

۲۵ همان، ج ۲، ص ۱۸۷. همچنین از امیرالمومنین «ع» روایت شده است: المومن ... عدل ان غضب. یعنی مومن ... اگر هم غضب کند، سراپا عدالت است. همان، ج ۲، ص ۱۸۰. نیز از آن حضرت روایت کرده اند: شیعتنا ... الذین ان غضبوا لم یظلموا. یعنی شیعیان ما ... کسانی هستند که اگر غضب کنند، ظلم نمی کنند. همان، ج ۲، ص ۱۸۵ - ۱۸۶

۲۶ ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷

امیرالمومنین نیز در پاسداشت عدالت در حق مجرمان از کوچکترین چیزی نمی گذشت. یک بار که قنبر سه تازیانه بیشتر به یکی از مجرمان زد، آن حضرت بدون چشمپوشی، قنبر را قصاص کرد.^{۲۷}

هنگامی که آن حضرت از ابن ملجم ضربت خورد و ضارب دستگیر شد، به فرزندش سفارش کرد که با وی مدارا کند.^{۲۸} و آنگاه که در بستر مرگ، کاسه ای شیر برایش آوردند، اندکی آشامید و بقیه را برای ابن ملجم فرستاد و بار دیگر سفارش کرد که از غذای او کم نگذارد.^{۲۹} این همه توجه به حقوق دشمن و رعایت عدالت و شفقت درباره یک قاتل، دیده گشا و درس آموز است. و بدین روست که امیرالمومنین را «دشمن دوست» خوانده و ستوده اند.^{۳۰}

همچنین آن حضرت در وصیتش به امام حسن «ع» و امام حسین «ع» فرمود که اگر من مُردم، مبادا با این شعار که «امیرالمومنین کشته شد»، عده ای را بکشید و خون بریزید. البته چنین هم نشد و پس از مرگ امیرالمومنین، فقط قاتلش قصاص شد و کسی به خوارج تعرض نکرد. اما بنگرید که در تاریخ، پس از کشته شدن هر حاکم، چه تعداد از مردم کشته شدند و خشک و تر با هم سوزانده. باری، امیرالمومنین در وصیتش فرمود:

یا بنی عبدالمطلب لالافینکم تخوضون دماء المسلمین خوضاً تقولون قتل امیرالمؤمنین الا لاتقتلنّ بی الأقاتلی. انظروا اذا انا مت من ضربته هذه فاضربوه ضربةً بضره.^{۳۱} یعنی هان پسران عبدالمطلب! نبینم در خون مسلمانان فرورویید و بگویید امیرالمومنین را کشتند! بدانید که جز قاتل من نباید کسی کشته شود. بنگرید که من از ضربت او مردم، او را فقط یک ضربت بزیند.

این وصیت امیرالمومنین، بر پایه این آیه قرآن است: مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يَسْرِفُ فِی الْقَتْلِ^{۳۲} یعنی هر کس مظلومانه کشته شود، برای ولی و وارث او حقی و حجتی قرار داشته ایم، اما او نباید [در قصاص] زیاده روی کند. در این آیه ضمن مقرر داشتن حق قصاص برای وارث مقتول، سفارش

۲۷. ر.ک: بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۳۱۳

۲۸ - از توصیه های امیرالمومنین به امام حسن «ع» درباره ابن ملجم این بود: ارفق یا ولدی باسیرک وارحمه و احسن الیه و اشفق علیه. یعنی فرزندم! با اسیرت نرم و مهربان باش. به او نیکی کن و شفقت بورز. همان، ج ۴۲، ص ۲۸۷

۲۹ همان، ج ۴۲، ص ۲۸۸-۲۸۹. همچنین آورده اند که آن حضرت درباره ابن ملجم فرمود: اطعموه من طعامی و اسقوه من شرابی فان انا عشت رایت فیه رایی و ان انا مت فاضربوه ضربةً لاتزیدوه علیها. یعنی از آنچه من می خورم و می آشامم به او بدهید. پس اگر من زنده ماندم، خود می دانم که چه کنم، و اگر مُردم، به او یک ضربت بزیند و نه بیشتر. ابن ابی الدنیا، مقتل الامام امیرالمومنین علی بن ابی طالب «ع»، تصحیح محمد باقر محمودی (چاپ اول: تهران، وزاره فرهنگ و ارشاد اسلامی و مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، ۱۴۱۱)، ص ۴۰

۳۰. ر.ک: دیوان شهریار (چاپ بیست و یکم: تهران، انتشارات زرین و انتشارات نگاه، ۱۳۷۹)، ج ۲، ص ۲۷۹

۳۱ نهج البلاغه، نامه ۴۷

۳۲ سوره اسراء، آیه ۳۳

شده است که او هم نباید در قتل اسراف کند. یعنی نباید جز قاتل را بکشد و جمعی را به جای فردی به قتل رساند.

آنچه گذشت، شماری از آیات و روایات بود درباره عدالت در عداوت. این مساله را باید سخت جدی گرفت. بنگرید که از دیرباز تا امروز، هر جا نزاع و اختلاف بوده، غالبا ظلم و دست اندازی به حق یکدیگر نیز قرین آن بوده است. به ندرت پیش آمده است که کسی از حق مخالف نگاهد. بیهوده نبود که ابراهیم بن ادهم می گفت: « من بیست سال در جستجوی کسی هستم که چون خشمگین شود، جز حق نگوید، اما چنین فردی را نیافتم. »^{۳۳}

وقت خشم است و وقت شهوت مرد کو؟

طالب مردی، دوانم کو به کو^{۳۴}

هر چه مخالفت، شدت و حدت یابد و به عداوت تبدیل شود، رعایت عدالت دشوارتر است. به تاریخ جنگهای جهان بنگرید که طرفین به مغلوب کردن یکدیگر قانع نمی شدند، بلکه می خواستند ریشه یکدیگر را از جا درآورند و به اطرافیان هم آسیب رسانند.

در چنین وضعی چه باید کرد؟ در هنگامه ای که آتش نزاع و جنگ، شدت یافته و بقای انسان در گرو نفی دیگری است و موفقیتش به شکست او؟ بدین پرسش، چند پاسخ می توان داد: یک پاسخ این است که انسان، موفقیت خویش را به چه بهایی می خواهد. اگر نمی خواهد آن را با ظلم به دیگری فراچنگ آورد، پس در عداوت نیز عدالت می ورزد؛ گو اینکه خود، مغلوب شود. اما اگر انسان توفیق خویش را به هر قیمتی بطلبد، هرگز نمی تواند عدالت در عداوت بورزد. چنین کسی ممکن است موفق و غالب شود، ولی با خروج از عدالت، از مسیر انسانیت خارج شده و بازنده واقعی است.

سوگمندان بسیاری نمی دانند که ظلم به ظالمان نیز ظلم است. بگذریم از اینکه معلوم نیست مخالفان ما چنین باشند و از سر علم و عمد ظلم کنند. اما اگر فرض کنیم که طرف مقابل ما ظالم است، باز هم نمی توانیم بدو تعدی کنیم. ظلم، ظلم است؛ به ظالم یا غیر او. ظالم بودن کسی مجوز بدی به وی نیست، و آنکه به ظالمی ظلم می کند، نزاعش با او نه نزاع عدل و ظلم، که نزاع ظلم و ظلم است. گاه نزاعهایی در آغاز، نزاع عدل و ظلم است، اما سپس به علت ارتکاب ظلم از طرف عدالتخواه، به نزاع ظلم با ظلم تبدیل می گردد. در دفتر تاریخ نمونه های فراوانی ثبت شده است از استحاله ظلم ستیزان به ظلم پیشگان.

۳۳ البصائر و الذخائر، ج ۴، ص ۹۷

۳۴ مثنوی معنوی، ج ۲، ص ۸۴۲

در دیده بعضی، اساسا ظلم به ظالمان ظلم نیست. هرچه طرف مقابل شان بدتر باشد، آنها نیز بیشتر بدی می کنند و بیشتر بی مبالا می گردند. می پندارند کسی که سراپا ظلم است و کارنامه اش سیاه، ظلم به او معنا ندارد. یعنی معنا ندارد که بگوییم به او ظلم شود و یا نباید ظلم شود.

نمونه ای از چنین رفتاری را با ظالمان، مختار ثقفی کرد. وی به انتقام خون امام حسین «ع» قاتلان آن حضرت را کشت و با چنین کاری، آب بر آتش درون شیعیان ریخت و موجب تسلی خاطرشان شد. اما آنچه جز این کرد، ظلم به ظالمان بود و خروج از مسیر عدالت. وی بعضی را شکنجه و مثله کرد و در آتش افکند و دست و پایشان را با میخ به زمین کوید و در دیگهایی از روغن جوشان انداخت. کاری که یکسره دور از روح اسلام است و مغایر احکام آن.^{۳۵}

بنگرید که امیرالمومنین، پس از ضربت خوردن از ابن ملجم، چه وصیتی به فرزندانش کرد:

انظروا اذا انا متّ من ضربته هذه فاضربوه ضربةً و لا تمثّلوا بالرّجل فانی سمعت رسول الله - صلی الله علیه و آله - یقول: ایاکم و المثلّة و لو بالکلب العقور^{۳۶} یعنی بنگرید که اگر من از ضربت او مردم، او را فقط یک ضربت بزنید. مثله اش نکنید که من از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - شنیدم که میگفت: از مثله بپرهیزید، هرچند سگ گزنده را.

تفاوت اسلام علوی با اسلام ثقفی همین است. در اسلام علوی نباید به دشمن ظلم شود، هرچند این دشمن، اشقی الاشقیاء (ابن ملجم) باشد و قاتل امیر مومنان. اما در اسلام ثقفی، تعدی و تجاوز به حقوق دشمن رواست و اساسا چیزی به نام «حقوق دشمن» موضوعیت ندارد و ظلم به ظالمان، ظلم شمرده نمی شود.

بیشتر اشاره شد که معیار عدالت، عرصه اختلاف است و عادل بودن یا نبودن کسی، از رفتارش با مخالف دانسته می شود. آنکه طرف دعوا نیست، می تواند دآوری عادل باشد، اما معلوم نیست که وی، به راستی، عادل باشد. هنگامی که عدالت کسی محرز می شود که طرف نزاعی باشد و در برابر مخالف خویش، عدالت بورزد. به حق او تعدی و تجاوز نکند و حق را علیه خویش بپدیرد.

۳۵ برخی مختار را ستوده و برخی دیگر نکوهیده اند. اختلاف درباره وی بیشتر معطوف به مذهبش است و انگیزه و هدفش از قیام، نه زیاده روی او در انتقام. هیچکس به مختار، به لحاظ افراطش در قصاص و ارتکاب اعمال مغایر شرع، اشکال نگرفته است. فراتر از این، اعمال او را با آب و تاب فراوان در کتابهای تاریخی آورده و تایید کرده اند. از اینجا می توان دانست که چه غفلتی از اصل عدالت در عداوت شده است. تا کنون چند اثر درباره مختار نوشته اند که مفصل ترین آنها، کتاب تایید آمیز ذیل است: سید ابوالفضل رضوی اردکانی، ماهیت قیام مختار (قم، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی)

بسیاری از مردم، هنرهای مخالفان شان را نمی بینند و یا کوچک می شمارند و در مقابل عیب هایش را بزرگ می بینند و یا عیب هایی به آنها نسبت می دهند. چشم انسان در دیدن هنرهای مخالفانش ضعیف است و در ملاحظه عیبهایش قوی.

برای عدالت در عداوت باید بر این یکسونگری غالب شد و به خوبی مخالف خستو گردید و از بزرگنمایی بدیش پرهیز کرد. راست گفته اند که چشم رضا در برابر هر عیبی بسته است، ولی چشم خشم بدیها را آشکار می سازد:

فعین الرضا عن کل عیب کلیله

و لکن عین السخط تبدی المساویا^{۳۷}

این مضمون مورد عنایت سعدی بوده و او از جمله گفته است:

کس به دیده انکار اگر نگاه کند

نشان صورت یوسف دهد به ناخوبی

وگر به چشم ارادت نگه کنی در دیو

فرشته ایت نماید به چشم کروی^{۳۸}

سخن را با سخنی دیگر از سعدی به پایان می آوریم که در باب تناسب جرم و مجازات است و لزوم رعایت عدالت در عداوت. وی می گوید پسر یکی از حاکمان نزد پدر آمد و گفت فلانی مرا دشنام مادر داد. حاکم به حاضران گفت مجازات وی چیست؟ یکی گفت که باید او را کشت، و دیگری گفت باید زبانش را برید، و آن یکی گفت که باید اموالش را مصادره کرد، و یکی دیگر گفت که کیفرش تبعید است. اما حاکم به فرزندش گفت:

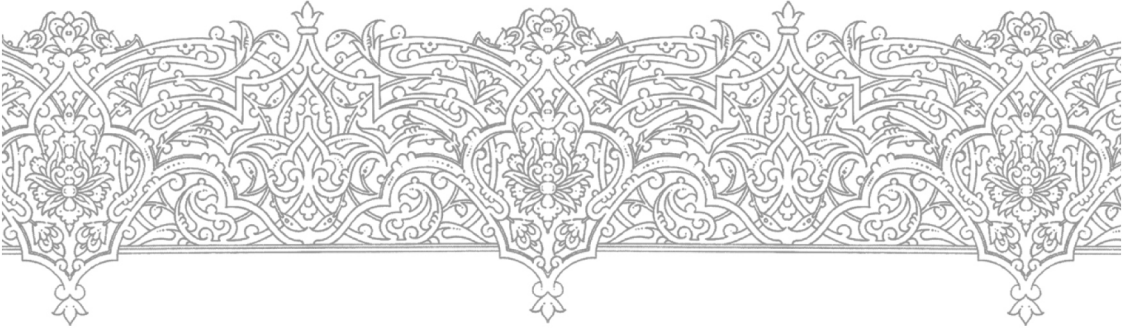
ای پسر! کرم آن است که عفو کنی، و اگر به ضرورت انتقام خواهی، تو نیز دشنام مادر ده، نه چندان که انتقام از حد بگذرد، که آنگه ظلم از طرف تو باشد و دعوی از قِبَل خصم.^{۳۹}

منبع: ما همه برادریم، صص ۷۳ - ۸۶

۳۷ ابوالحسن علی ماوردی، ادب الدنيا و الدین، تصحیح مصطفی سقا (چاپ چهارم: بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۸) ص ۳۷
۳۸ گلستان، ص ۱۲۳. همچنین گفته است: هنر به چشم عداوت بزرگتر عیب است / کل است سعدی و در چشم دشمنان خار است. همان، ص ۱۲۸. و نیز: چشم بداندیش که برکنده باد / عیب نماید هنرش در نظر. همان، ص ۱۳۶
۳۹ همان، ص ۸۲



المجمع الدولي للأمة الواحدة
INTERNATIONAL UNION OF UNIFIED UMMAH
اتحاديه بين المللى امت واحده



واحد فرهنگى و آموزش
اتحاديه بين المللى امّت واحده
با همکارى مجله الكترونيكى اخوت
www.unified-ummah.com
www.okhowah.com